از همین صفت است قومی که برایشان ثنا گفت روایتی دیگر آنست که حق سبحانه وتعالی پرسید که یا محمد امت تو در قبول حکم چگونه اند مصطفی
گفت خدایا ایشان را در غایت الطاعت و اجابت دیدم و قالوا سمعنا و اطعنا پس خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک گردم
لا یکلف الله نفسا الا وسعها کار فرمایم و بقدر طاعت جزا دهیم بجد و بنهایت طاعت بقدر طاقت فرمودن عدلست و مزدگار
زیاده دادن فضل پس دیگر باره آواز روح الامین شنید که سل تعط بخواه تا بدهند بیت بخشنده تو اگر است در خواه حاجت
ز برای هر که خواهی گو بینده که حضرت رسالت پناهی بالهام و القاء الهی آغاز کرد و گفت ربنا ای پروردگار لا تؤاخذنا مگیر ما را
بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم و عمل نیکو از ما فوت شد یا خطا کردیم و بی قصدی مرتکب مناهی شدیم یا فراموش
کردیم عهد الست را و خطا کردیم در عمل برای سوی تو ای عزیز بعضی از ارباب معانی آید که اشیان نباشد و مواخذه از الجمع است
و گفته اند اینجا مواخذه باین ثبت است بدان معنی که گناه و کار بنده که نیست که اعانت میکند مواخذه نمود در ارا فنحو و بار تکاب معاصی
و تفسیر کبیر گوید چون حق سبحانه وتعالی اذا خطانا بر گناه او بعقوبت مذنب نیز گویا متمسک بعفو عظیم و کرم عمیم میگردد
دست همت الهی گریبان مجرم گرفته بزندان قهر میکشد و دست امیدواری بنده دامن عفو گرفته توقع نجات میدارد و پس چون بنا بر
اخذ نه مرجحیر او لفظ مواخذه مناسب مینمود و در اخبار آمده که بنی اسرائیل چون از مامورات چیزی فراموش کردندی یا خطای
عمل ایشان صادر شدی فی الحال از عقوبه ظهور نمودی از طیبات بر ایشان حرام گشتی حق سبحانه بجهة کرامت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
و مهربان بر امت وی شب معراج او را الهام داد تا ترک مواخذه بر نسیان و خطا از حضرت واهب العطا در خواست و گفت خدایا مواخذه
کن ما را بفراموش و خطا کاری یعنی بگناهی که از این دو جهت از ما صدور یابد پس ذکر نسیان و خطا مجاز است از باب اطلاق سبب
و ارادت مسبب و بعضی خطا را بر عمل کرده اند ربنا دیگر دعا کرد که ای آفریدگار ما ولا تحمل علینا اصرا بار مکن بر ما باری گران
یعنی گناهی که از او توبه او کفارت نبود یا محنتی که ما را در بلا و فتنه افکند چون قتل جلا که بنی اسرائیل را بدان مبتلا کردی یا
سخت و درشت یعنی عهد و پیمان و چنان گرانباری بر کتف حالی ما منهیان منه کما حملته همچنانکه بار کردی این گرانبار علی
الذین من قبلنا بر آنکسانکه پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری قفال گوید شدائد شریعت و میشاید که مراد از امر محن
و بلایا باشد که به یهود رسید از غلبه دشمنان قوی چون جالوت و بخت نصر و غیرهما و نصاری را نیز واقع شد از اختلاف ذی قیصر
و اقتتال ایشان با یکدیگر و صحیح آنست که تکالیف شاقه مبتدا آنست که طباع غلیظ ایشان جز بدان نرم نشدی مصرع قد یفلح الحدید
بالحدید ؛ در اخبار آمده که یهود را بادای پنجاه نماز فریضه فرمودند و باخراج ربعی از مال جهت زکوة مامور بودند و ازالت
نجاست از جامه ایشان بغسل بلکه بقطع بایستی و توبه ایشان از کبایر نه بندم بلکه بقتل شایستی و اگر کسی سفر خاصی از توریة مطالعه
نماید دو رمیت که نمه از آثار اخبار یهود و گرانباری ایشان در عبادات باری اطلاع یابد و نصاری را نیز مثل این شاید بود و
از جمله آنکه حق سبحانه در شب رفع عیسی به آسمان حکم کرد بر حواریان که یکی از ایشان اجابت نماید تا شبه عیسی بر وی افکند و یهود ویرا
بر دار کنند بجز و دار نزد و ترک حیوانیات و سایر ریاضات و مجاهدات ایشان بسیار است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه

دارک

والا کجم و بضع عنهم اصرهم این بارها از گردن امتان برداشته ایشان را از مضیق شده بساحت باراحت بعثت بالحنیفیة السهلة البیضا
رسانید ع امتیاز تو آید چنین ها تو کنی قشیری رحمه الله فرموده که چون بنی اسرائیل را حاجتی بودی بزبان واسطه از حق تعالی خواستندی
چنانچه موسی را گفته ادع لنا ربک و چون نوبت باین امت رسید رفع وسایط فرموده گفت ادعونی استجب لکم و آن امت
چون گناهی کردندی بایستی که صدق ندید بکار تا توبه ایشان مقبول گردد و این امت را چون مقارن گناه ندم روی نماید
کالندم توبه امته از معدن توحید اختصاص داده اند که در مرات کثرة جز جمال وحدة نمی بینند مرایای متعدده را تجلی نور واحد میدانند
صورت یکیست آینه گو صد هزار باش مستان کو ببیند از شهود افعال صفات مشوبست که سالکان را در مجلس محو ری محبوس دارد
و هیچ باری از آن گرانتر نیست پس طالب توحید رفع نقاب انانیه و کشف حجاب هستی موهوم خود میطلبید تا باشد مهمان
حقیقی بحقایق توحید بنا گردد و چون یهود و نصاری نظر بر افعال و بوطن صفات محتجب شوند ربنا دعای دیگر است ای خدای ما
و مالک ما لا تحملنا تحمل مکن بر ما ما لا طاقة لنا آنچه طاقت نیست ما را بدان یعنی قوت تحمل آن و خاصیت کنند مراد عدم
طاقت نیست اصلا چه تکلیف ما لا یطاق واقع نشده تا رفع آن طلبند بلکه مراد آنست که شاق باشد بر ما و عادت بر آن عرف
هست که طاقت شنیدن فلان سخن ندارم و غرض نه عدم طاقتست لیکن مقصود گرانی ارزانی و برنا خوشی آنست و مفسران
در باب آنچه بران طاقت نیست سخنان گفته اند نزد جمعی حدیث نفس است و وسوسه آن یعنی ما را بران مواخذه مکن و گویند
سختیها در فرایض و شواید در احکام یعنی ما طاقت کشیدن آن بار نیست چنانچه امم متقدمه را بود و یا عذاب و عقوبت
یعنی از گناه ما مسخ مکن چنانچه بنی اسرائیل را قرده و خنازیر گردانیدی یا درین جهان احکام گران و در آن عالم عذاب نیران یا استیلای
هوا و غلیات شهوات که شیطان بهانه آن تسلطی تمام پیدا بر آدمیان بزرگان گفته اند بدترین راههای شیطان
شهوتست و ازین دام نتواند جست مگر مردی که موید باشد من عند الله مثنوی هست از شهوت بتر زافات راه در شه خوب
بهایدشره ؛ میل شهوت کر کند دل را و کور تا نماید گرگ پشت همچو حور ؛ چونکه گرگ یوسف مهدی بود ؛ یوسفی را چون نماید
آن عنود ؛ بنده شهوت بتر نزدیک حق ؛ از غلام و بندگان مسترق ؛ کین بیک لفظی شود از خواجه حر ؛ وان زید
شیرین زید و میرد تلخ و مر ؛ بنده شهوت ندارد خود خلاص ؛ جز بفضل ایزد و انعام خاص ؛ هر که شد در بحر شهوت سرنگون
او چه داند ذوق تجرید و سکون ؛ یا عشق که عذاب طاقت از کف عاشق بر آن بر دیجی معاذ رازی فرموده که اگر خدای تعالی
روز قیامت تعذیب خلق بدست اختیار من باز دهد هیچ عاشقی را بر گناه عشق عذاب نکنم پرسیدند چرا گفت بجهة آنکه
گناه اضطراریست نه اختیاری و خدای تعالی اهل اضطرار را معذور داشته نوید مغفرت و رحمت میدهد فمن اضطر فی مخمصة
غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم یکی از مشایخ گفته که از شیخ یحیی را میدیدم با او مخاصمت میکردم که عشق را گناه گفتم
و عشق یک گناه نیست که گناه بیحد است در بحر الحقایق آورده که آنکه ما لا طاقت را بعشق را گفته اند اگر مراد عشق خلق است مسلم
و الا نزد عاشقان حقیقی آن سلوک محبتست که بآن طاقت نیست عشق با عیار رنج در رنج است و بابا گنج در گنج عشق دگران